

احکام اعتباریات از دیدگاه محقق اصفهانی

روح الله فروغی^۱

چکیده

«نظریه اعتبار» از بدیع‌ترین مباحث در اندیشه محقق اصفهانی است که ایشان آن را طرح کرده، بسط داده و از آن در بسیاری از مسائل فقهی و اصولی بهره برده است. وی با پیشنهاد «اعتبار به مثابه دادن حد شیء واقعی به شیء دیگر و ایجاد فرد اعتباری برای آن» پاسخ‌هایی نو برای مشکلاتی کهن یافته است و به همین سبب برای معرفی جوانب این مسأله در *نهایة‌الدرایة* و شرح مکاسب اهتمام ویژه‌ای به خرج داده که حاصل آن، دستیابی به احکام و ویژگی‌هایی برای اعتبار است که در همه اعتباریات آن‌ها جریان دارند. این احکام که به صورت پراکنده در آثار محقق اصفهانی آمده‌اند، در تبیین ماهیت «اعتبار» و نیز کاربردهای آن در موارد مختلف و تشخیص امور اعتباری از غیر اعتباری راه‌گشایند. مقاله پیش رو، این احکام را گرد آورده و درباره هر یک توضیحی داده است. البته شناخت دیدگاه محقق اصفهانی در مسأله «اعتبار» نیازمند بررسی فراگیری است که مجال گسترده‌تر می‌خواهد. از این‌رو در اینجا بخشی از دیدگاه ایشان درباره «اعتبار» تبیین می‌شود؛ بخشی که کمتر بدان توجه شده است و از آن به «احکام اعتبار» تعبیر می‌شود. **واژگان کلیدی:** اعتبار، احکام، محقق اصفهانی، حقیقت.

۱. استاد حوزه علمیه قم، سطح ۴، دکترای کلام اسلامی دانشگاه قم، hadi.sepehr59@gmail.com.

مقدمه

«مفاهیم اعتباری» از یافته‌های فکری بشرند که همواره در زندگی اجتماعی او کاربردهای بسیاری داشته و در علوم مختلف نیز تأثیری شگرف بر جای گذاشته‌اند. با تحلیل درست «اعتبار» و کارکردهای آن و توجه به منشأ پیدایش «مفاهیم اعتباری» در ادراکات بشری می‌توان به نظامی منسجم و قاعده‌مند در این باره دست یافت. از این رو ماهیت «اعتبار» و سپس احکام آن باید شناخته شود.

اندیشه‌های محقق اصفهانی درباره مسأله «اعتبار»، سرآغاز تلاش فکری علامه طباطبایی درباره «اعتباریات» و تبدیل آن به اندیشه‌ای منسجم و کاربردی در مسائل مختلف است. علامه با بهره بردن از نگاه‌های استاد خود، این بحث را پیگیری کرد و به برجسته‌سازی و توسعه آن همت گماشت^۱ و با وارد کردن این بحث به فلسفه و تطبیق آن بر مسائلی مانند الزام و بایستی و ماهیت ثواب و عقاب، نوآوری‌هایی در این باره پدید آورد (آملی لاریجانی، ۱۳۹۴ش، ج ۵، ص ۴). رساله «اعتباریات» و مقاله «ادراکات اعتباری» در *اصول فلسفه*، ادامه جریان یادشده به شمار می‌آیند. ایشان با توضیح و تبیین مقوله «اعتبار» و ویژگی‌ها و اقسام آن، بحث را تا حدی کامل کرد.

محقق اصفهانی در شرح مکاسب به مناسبت بحث درباره «ملکیت» و «حق و حکم» به این مبحث توجه کرد. در سال‌های اخیر نیز آیت‌الله آملی لاریجانی به تشریح مسأله

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

۱. علامه طباطبایی (۱۳۲۱ - ۱۴۰۲ق) در سال ۱۳۴۴ق وارد نجف شد؛ سالی که آخرین دوره درس اصول محقق اصفهانی آغاز گردید. محقق اصفهانی در آن زمان ۴۸ سال داشت. گفته شده که علامه، شش سال در درس اصول و چهار سال در درس فقه محقق اصفهانی شرکت کرده است. بر این اساس ایشان دوره اصول را نزد محقق اصفهانی تکمیل نکرده است. علامه طباطبایی نخستین رساله خود را به اسم *الأفکار التي يخلقها الإنسان* در سال ۱۳۴۶ق و رساله یا مقاله دوم را در ۱۳۴۸ق و رساله *التركيب* را نیز در ۱۳۴۸ ق نوشت؛ یعنی همان سال‌های حضور ایشان در درس اصول محقق اصفهانی که نشان می‌دهد افکار محقق اصفهانی منشأ بحث‌های ایشان درباره اعتباریات بوده است.

«اعتبار» پرداخته و ابعاد مختلفی از این مسأله را در کتاب *فلسفه علم اصول* و نیز در درس خارج اصول خود روشن کرده است.

واقعیت معانی «اعتباری»

برای شناخت حقیقت «اعتبار» و «اعتباری»، نخست باید دانست که مقصود از این الفاظ چیست؛ زیرا واژه «اعتباری» کاربردهای فراوانی دارد که برای رهایی از اشتراک لفظی باید مقصود از آن در این بحث روشن شود.

دست کم چهار معنا برای «اعتباری» گفته شده است:

۱. «اعتباری» به معنای نداشتن آثار در عالم خارج، در مقابل «اصیل» به معنای داشتن آثار خارجی. این کاربرد در بحث «اصالت وجود و اعتباری بودن ماهیت» کاربرد فراوان دارد. اعتباری بودن «ماهیت» در آنجا به معنای «منشأ آثار نبودن» است و اصیل بودن «وجود» به معنای «منشأ آثار بودن» آن است.

۲. «اعتباری» به معنای موجودی که در خارج، وجود مستقلی ندارد و برای موجود شدن به غیر خود وابسته است و این وابستگی سبب شده که وجودش «اعتباری» دانسته شود. مانند نسبت‌ها که با پدید آمدن دو طرفشان موجود می‌شوند و وجود مستقلی ندارند.

۳. «اعتباری» به معنای مفهومی که مستقیماً از خارج ذهن گرفته نشده؛ بلکه با فعالیت قوای ادراکی روی مفاهیمی که مستقیماً از خارج به ذهن آمده‌اند، به دست می‌آید. این مفاهیم یا از مصادیقی حکایت می‌کنند که قابلیت ورود به ذهن را ندارند، مانند مفاهیم «وجود» و «عدم» که از حقیقت «وجود» و «عدم» حکایت دارند، یا مصادیقی دارند که جایگاه آنها فقط در ذهن است و نمی‌توانند در موطنی غیر از ذهن پدیدار شوند؛ مانند مفهوم «نوع» و «جنس». در مقابل این دسته مفاهیم، «مفاهیم حقیقی» قرار دارند که مستقیماً از مطابق خارجی دریافت شده‌اند.

۴. «اعتباری» به معنای مفاهیمی که از حقایق عینی یا ذهنی حکایت ندارند؛ بلکه وصف برای افعال‌اند؛ مانند مفاهیم اخلاقی و ارزشی همچون «حسن» و «قبح» یا مفاهیمی همچون «وجوب» و «حرمت» که در علم فقه کاربرد دارند (مصباح یزدی، ۱۴۰۵ق،

ص ۳۷). مفاهیمی که انسان‌ها برای رفع نیازهایشان در اجتماع ساخته‌اند و به کار می‌برند، جزو این دسته‌اند. این مفاهیم تنها در ظرف عمل تحقق می‌یابند. «ملکیت»، «ریاست» و «زوجیت» از این قبل معانی‌اند.

از میان معانی چهارگانه‌ای که برای «اعتباری» بیان شد، معنای چهارم مقصود ماست؛ یعنی مفاهیمی که اعتبار شده‌اند تا بخشی از نیازهای انسان را رفع کنند. محقق اصفهانی و به تبع ایشان علامه طباطبایی در تبیین ماهیت این مفاهیم، پذیرفته‌اند که «اعتبار»، دادن حد یک شیء به شیء دیگر است تا با این کار، فرد و مصداقی جدید برای یک مفهوم پدید آید و ادعا شود که حد ماهوی یک حقیقت که تنها بر افراد حقیقی آن صدق می‌کند، با «اعتبار»، بر افراد ادعایی آن نیز صادق است و مفهوم مورد نظر، هم بر مصداقی واقعی و هم بر مصداقی اعتباری خویش صادق است. به تعبیر دیگر اعتبارکننده، حد یک شیء را به شیء دیگری می‌دهد، در حالی که شیء دوم، این حد ماهوی را نداشته است. اعتبارکننده ادعا می‌کند فردی که در واقع فاقد خصوصیتی است، آن خصوصیت را دارد. برای نمونه «شیر» حیوانی است که به شجاعت مشهور است و افراد آن، شیرهایی هستند که در خارج وجود دارند. هنگامی که انسان شجاعی به شیر تشبیه و گفته می‌شود: «زید شیر است»، معنای آن، اعتبار شیر بودن برای زید است؛ به این معنا که ماهیت شیر که حیوان درنده است، به انسانی شجاع نسبت داده و ادعا شده که زید نیز یکی از افراد شیر است. هدف از این کار، تمجید زید یا ایجاد ترس در دل دشمنان او یا ... بوده است. بنابراین شیر دو فرد دارد: یکی فرد حقیقی که همان حیوان درنده است و دیگری فردی اعتباری که همان انسان شجاع است. این گونه «اعتبار» در مجازها و استعاره‌ها فراوان به چشم می‌خورد. چهره‌ای زیبا «ماه» خوانده می‌شود و انسان بدخو «گرگ» و انسان کینه‌توز «شتر» خوانده می‌شود؛ یعنی فرد جدیدی برای «ماه» یا «گرگ» یا «شتر» ادعا می‌گردد. محقق اصفهانی این تحلیل را درباره اعتباریاتی مانند «ملکیت» و «زوجیت» نیز ارائه داده است (اصفهانی، ۱۴۲۹ق، ج ۲، ص ۴۰)؛ مثلاً «ملکیت»، افرادی واقعی دارد که نسبت میان انسان و قوایش از آن جمله است؛ اما این ماهیت واقعی برای رابطه میان زید و اموال او

نیز اعتبار شده و «ملکیت اعتباری» پدید آمده است (اصفهانی، ۱۴۲۹ق، ج ۵، ص ۱۲۱). «زوجیت» نیز ماهیتی واقعی دارد و کیف مختص به کمیات است که برای آن فردی اعتباری ایجاد شده است که میان دو شخص پدید می‌آید.

بنابراین هر اعتباری همواره بر حقیقت استوار است و حد فرد حقیقی، به فرد دیگر داده می‌شود و آن را فرد ادعایی و اعتباری می‌کند. علامه طباطبایی این تعریف را برای «اعتبار» پذیرفته (طباطبایی، بی‌تا، ج ۱، ص ۷۲؛ همو، ۱۳۸۹ش، ج ۲، ص ۱۶۷) و شهید مطهری در پاورقی‌های *اصول فلسفه* آن را تبیین کرده است (طباطبایی، ۱۳۸۹ش، ج ۶، ص ۳۹۵).

احکام اعتباریات

محقق اصفهانی احکام و ویژگی‌هایی را به صورت پراکنده و در لابه‌لای کلام خود برای اعتباریات برشمرده است که گرد آوردن و توجه به مجموعه آنها تصویر بهتری از «اعتباری» به دست می‌دهد.

۱. آسان بودن «اعتبار»

«خفیف‌المثونه بودن اعتبارات» عبارتی مشهور در میان اصولیان است که بسیار به آن تمسک می‌کنند (برای نمونه ر.ک: خویی، ۱۳۵۲ش، ج ۱، ص ۲۲۸؛ حلی (۱۴۳۲)، ج ۹، ص ۱۸۰؛ صدر، ۱۴۱۷، بحوث فی علم الأصول، ج ۱۰، ص ۱۷۱). محقق اصفهانی نیز این نکته را پذیرفته است (اصفهانی، ۱۴۲۹ق، ج ۳، ص ۵۶). براساس تعریف محقق اصفهانی از «اعتبار»، عبارت یادشده این گونه تفسیر می‌شود که اعطای حد یک شیء به شیء دیگر، به علل و اسباب چندانی نیازمند نیست؛ بلکه هر کس می‌تواند با توجه به نیازها و مصالح یا انگیزه‌هایی که دارد، حد یک شیء را بر شیء دیگر تطبیق کند و فردی ادعایی پدید آورد. به تعبیر دیگر به مجرد اعتبار یک شیء، آن شیء در نفس شخص اعتبارکننده ایجاد می‌شود، بدون اینکه به اسباب و علل حقیقی نیاز داشته باشد (خویی، ۱۴۱۷ق، ج ۳، ص ۶۶). بر خلاف موجودات حقیقی که برای ایجاد آنها باید اسباب و علل گوناگون مهیا شود تا شیء به وجود آید و صرف تصور یا اعتبار آن برای وجودش کافی نیست.

اصولیان در بسیاری از جاهایی که اعتبار شیئی با دشواری روبه‌رو بوده است، مشکل را به یاری این قاعده برطرف کرده‌اند (خویی، ۱۴۱۷ق، ج ۴، ص ۲۸۴). البته آسان بودن اعتبار، با شروطی که برای آن نهاده شده است، منافاتی ندارد؛ اما در هر صورت انسان می‌تواند در مواردی که به امری اعتباری (معتبر) نیاز دارد، آن را اعتبار کند. به تعبیر دیگر دادن حد یک شیء به شیء دیگر، مهم‌ترین کاری است که در فرایند «اعتبار» انجام می‌شود و فقط به نوعی تصور و تصدیق نیازمند است.

۲. وجود فرد تکوینی برای امر اعتبارشده

چنان‌که پیش‌تر بیان شد، «اعتبار»، دادن حد یک شیء واقعی به شیئی دیگر است؛ یعنی هر «اعتبار» به حقیقتی وابسته است که بنیان «اعتبار» را تشکیل می‌دهد. به تعبیر دیگر تفاوت میان ماهیت واقعی و ماهیت اعتباری در این است که اولی در یکی از مقولات ده‌گانه مندرج است و دومی، اعتبار همان مقوله است و فرد اعتباری می‌تواند فرد اعتباری همان مقوله باشد. با توجه به این مسأله اگر فرضاً امر اعتباری از اعتباری بودن خود رها شود، یعنی از فرد ادعایی بودن به فرد حقیقی تبدیل شود، آن‌گاه به همان اصل خویش بازمی‌گردد و موجودی از موجودات عالم خارج می‌شود؛ یعنی مصداق مقوله‌ای واقعی از مقولات خارجی خواهد شد (اصفهانی، ۱۴۲۹ق، ج ۳، ص ۵۶). این نکته نشان‌دهنده ارتباط وجودی استوار میان «اعتبار» و «واقعیت» است.

موجود اعتباری، گسسته از واقعیت و بی‌ارتباط با آن نیست تا خیالی یا توهمی به شمار آید؛ بلکه می‌توان آن را در مرز میان حقیقت و پندار دانست: از سویی پندار و توهم نیست، زیرا بر پایه حقیقتی استوار است و از سوی دیگر حقیقت نیست؛ چون حد حقیقت بر آن صدق نمی‌کند. علامه طباطبایی نیز به این نکته توجه کرده و گفته است: هر یک از این معانی وهمی بر حقیقتی استوار است؛ یعنی هر حد وهمی را که به مصداقی می‌دهیم، مصداق واقعی دیگری نیز دارد که این حد از آنجا گرفته شده است؛ مثلاً اگر انسانی را «شیر» قرار دادیم، شیری نیز در عالم واقع هست که حد «شیر» از آن اوست (طباطبایی، ۱۳۸۹ش، ج ۲، ص ۱۶۵).

۳. لزوم وجود مصلحت در «اعتبار»

«اعتبار کردن» کاری آسان و به تعبیر مشهور خفیف‌المثونه است. با وجود این، درستی «اعتبار» به وجود مصلحت و غایت عقلایی نیازمند است و همین مصلحت است که عقلاً را به سوی «اعتبار» می‌کشاند (اصفهانی، ۱۴۲۹ق، ج ۱، ص ۴۶). از این‌رو عقلاً اعتباری را که مصلحتی در پی نداشته باشد، نمی‌پذیرند. بنابراین وجود مصلحت سبب می‌شود که عقلاً اموری را اعتبار کنند؛ مثلاً وجود مصالحی در اعتبار «ملکیت» سبب شده که عقلاً آن را اعتبار کنند (اصفهانی، ۱۴۲۹ق، ج ۱، ص ۱۳۷). از این‌رو محقق اصفهانی بر آن است که «اعتبار» نباید مبعوض اعتبارکننده باشد؛ زیرا «اعتبار» باید دارای مصلحت باشد و اگر چیزی مبعوض اعتبارکننده بود، مصلحتی در آن وجود ندارد تا «اعتبار» به آن تعلق گیرد (اصفهانی، ۱۴۲۹ق، ج ۱، ص ۴۰۲).

در اینجا پرسشی مطرح می‌شود که در سرنوشت برخی از مسائل تأثیرگذار است و آن اینکه آیا می‌توان مفهومی را برای فرد حقیقی همان مفهوم اعتبار کرد؟ مثلاً آیا برای درختی که سبز است می‌توان اعتبار سبزی کرد یا برای خداوند که مالک همه موجودات است و ملکیت او حقیقی است، «ملکیت» را اعتبار نمود؟ برخی بر این عقیده‌اند که چنین اعتباری بی‌اشکال است؛ اما برخی مانند محقق اصفهانی و برخی شاگردانش آن را نادرست می‌دانند (خویی، بی‌تا، ج ۲، ص ۵۹؛ میلانی، ۱۳۹۵، ج ۴، ص ۲۴۶)؛ زیرا اعتبار مفهوم برای شیء، زمانی صحیح است که آن مفهوم برای آن شیء ثبوت حقیقی نداشته باشد. در این صورت، فردی را که مصداق آن مفهوم نیست، به وسیله «اعتبار»، فرد آن قرار می‌دهند؛ اما در صورتی که شیئی دارای آن مفهوم است و فرد حقیقی آن به شمار می‌آید، چنین اعتباری لغو خواهد بود (اصفهانی، ۱۴۱۸ق، ج ۱، ص ۳۹) و لغو بودن اعتبار مانع از تحقق آن می‌شود. از این‌رو مثلاً اعتبار «ملکیت» برای خداوند که مالک حقیقی همه اشیاست، بی‌معنا خواهد بود (ر.ک: آملی لاریجانی، ۱۳۹۴ش، ج ۵، ص ۴۴-۵۱؛ همو، جزوه درس خارج اصول، جلسه ۹۶).

۴. بساطت اعتباریات

براساس آنچه گفته شد، موجود اعتباری با موجود حقیقی تفاوت دارد. موجود حقیقی دارای ماهیتی واقعی است که از جنس و فصل تشکیل شده است؛ اما موجود اعتباری از آنجا که در هیچ یک از مقولات ماهوی مندرج نیست بلکه اعتبار مقوله یا فرد اعتباری مقوله است، از ترکیب جنس و فصل پدید نیامده و بسیط است؛ بلکه حتی اگر یکی از مقولات نیز بر آن صدق کند، همچنان مرکب نخواهد بود؛ زیرا در فلسفه اثبات شده که مقولات ده‌گانه، اجناس عالی‌اند و دیگر از اجزای ماهوی ترکیب نیافته و بسیط‌اند.

با صرف نظر از مسأله ماهیت و با تأمل در وجود موجودات اعتباری نیز می‌توان بساطت آنها را دریافت؛ زیرا به تعبیر محقق اصفهانی، موجودات اعتباری در افق اعتبار زاده شده‌اند که این به معنای حقیقی نبودن آنها و نداشتن اجزای واقعی است و آنچه اجزای واقعی ندارد، بسیط است (اصفهانی، ۱۴۲۹ق، ج ۱، ص ۳۱۷). به تعبیر دیگر، «اعتبارات» موجوداتی از سنخ امور قائم به نفس‌اند. این امور همچون سایر موجودات نفسانی و از دیدگاه محقق اصفهانی، اموری وجودی‌اند و همانند «وجود» بساطت دارند.

۵. نیازمندی «اعتبار» به مصحح

از نظر محقق اصفهانی هر اعتباری نیازمند مصححی است؛ مثلاً مصحح اعتبار «اسدیت» برای «رجل شجاع»، جرئت و شجاعت اوست و مصحح اعتبار «ملکیت» برای مالک و مملوک، مصلحتی است که قائم بر این اعتبار است. البته مصحح، غیر از مصلحت است که آن را نیز در «اعتبار» شرط کرده‌اند؛ مثلاً در اعتبار «اسدیت» برای زید، مصلحت این اعتبار، تمجید از وی یا ایجاد رعب در قلب دشمنان است؛ اما مصحح این اعتبار، جرئت و شجاعت است. این مصحح در تشبیه زید به «موش» وجود ندارد و به همین دلیل، کسی که شجاع را به «موش» تشبیه می‌کند یا برای ایجاد ترس در دل دشمن، حد «موش» را برای کسی اعتبار می‌کند، از نظر عقلاً کار درستی انجام نداده و اعتبار او ناتمام است؛ زیرا چنین اعتباری مصحح ندارد (اصفهانی، ۱۴۲۹ق، ج ۲، ص ۴۰ و ۶۴). البته تشخیص مصحح نیز با عرف است که آن هم از امور واقعی نزد عرف نشئت می‌گیرد. از این رو

«اعتبار» که به سبب آسان بودنش همواره (حتی در جایی که مصححی وجود ندارد) امکان‌پذیر است، از آنجا که صحتش وابسته به عرف است، در صورت نداشتن مصحح، عرف آن را نادرست یا لغو می‌شمارد.

۶. نبود روابط حقیقی در اعتباریات

محقق اصفهانی احکامی مانند «تضاد» و «تمائل» را از حالات موجودات عینی می‌داند. «تضاد»، رابطه دو وجود عینی متخالف و «تمائل»، رابطه دو وجود عینی متشابه است.^۱ این روابط به موجودات واقعی اختصاص دارد؛ از این‌رو اجتماع دو موجود متضاد امکان‌پذیر نیست؛ اما چنین روابطی در میان موجودات اعتباری وجود ندارد و به همین دلیل، احکامی مانند «امتناع اجتماع متضادین» و «اجتماع متمائلین» در اعتباریات راه ندارد؛ بلکه دو متضاد اعتباری یا متمائل اعتباری با یکدیگر قابل جمع‌اند (اصفهانی، ۱۴۲۹ق، ج ۲، ص ۳۰۸).

۷. نبود شدت و ضعف در اعتباریات

محقق اصفهانی بر وجود نداشتن شدت و ضعف و حرکت در اعتباریات تأکید فراوان دارد و از آن در مواردی از فقه استفاده کرده است. برای نمونه ایشان معتقد است که اگر «وجوب» و «استحباب» دو امر اعتباری برآمده از انشاء به داعی جعل داعی باشند، دیگر در مقولات مندرج نمی‌شوند؛ چون اشتداد در اعتباریات راه ندارد (اصفهانی، ۱۴۱۸ق، ج ۱، ص ۱۳۳). دلیل محقق اصفهانی بر این مسأله این است که حرکت که تغییر تدریجی از یک حد به حد دیگر است، به مقولات حقیقی اختصاص دارد؛ پس آنچه مقوله نیست، حرکت در آن راه ندارد و پیش از این اثبات شد که موجود اعتباری، مصداق مقوله نیست؛ بنابراین حرکت نیز در آن راه نخواهد داشت (اصفهانی، ۱۴۱۸ق، ج ۱، ص ۴۴۴).

تنها راهی که محقق اصفهانی برای تصویر حرکت یا اشتداد در اعتباریات پیشنهاد می‌کند، این است که اعتبارات متعدد صورت پذیرد، به این معنا که هر مرتبه مستقلاً برای

۱. البته تمائل اصطلاحی، تشابه در «کیف» است؛ ولی به هر گونه تشابه نیز تمائل گفته می‌شود.

شیء اعتبار شود و این نیز به اعتبار دوباره معتبر بستگی دارد. برای نمونه «طلب» از امور واقعی است که قابل اعتبار نیز هست. طلب واقعی می‌تواند اشتداد داشته باشد؛ به این معنا که از مرتبه پایین آغاز شود و به مراتب بالاتر برسد که به مقتضای بالاتر رفتن طلب، خواست طلب‌کننده نیز قوی‌تر می‌شود؛ اما طلب اعتباری، فاقد این ویژگی است و اشتداد در آن معنا ندارد؛ به همین دلیل هیچ‌گاه طلب اعتباری در مرتبه پایین، به مرتبه بالاتر نمی‌رسد؛ بلکه اعتبارکننده، علاوه بر طلب در مرتبه پایین، طلب دیگری در مرتبه بالاتر اعتبار می‌کند که از طلب پایینی قوی‌تر و اکیدتر است. پس در حقیقت با اعتبارهای دوم و سوم، طلب‌های اعتباری جدیدی ساخته می‌شوند (اصفهانی، ۱۴۱۸ق، ج ۴، ص ۴۵). البته اشتدادپذیری شیء اعتباری مشروط به این است که مقوله حقیقی که پشتوانه آن امر اعتباری بوده است، اشتدادپذیر باشد؛ مثلاً «اضافه» از مقولاتی است که شدت و ضعف می‌پذیرد و «جده» مقوله‌ای است که زیادت و نقصان در آن راه دارد.

۸. وجود ملازمه میان «اعتبار» و «معتبر»

محقق اصفهانی بر تفاوت میان «اعتبار» (فعل مباحثی اعتبارکننده) و «اعتبارشده» (حاصل اعتبار کردن) تأکید کرده است. «اعتبار» عملی است که «اعتبارکننده» مباحثاً آن را انجام می‌دهد و این کار عین ایجاد «معتبر» است. به دیگر سخن، «اعتباری» به معنای آنچه اعتبار شده است، ماهیتی اعتباری دارد و در یکی از مقولات واقعی مندرج نیست و مقوله بر آن صدق نمی‌کند (مثل «ملکیت» که مصداقی حقیقی از مقوله «جده» یا «اضافه» نیست)، اما «اعتبار» به معنای عملی که «اعتبارکننده» انجام می‌دهد، امری واقعی است و از آنجا که این اعتبار همواره به معتبری نیازمند است تا به آن تعلق گیرد، می‌توان گفت که آنچه اعتبار شده نیز از واقعیت بی‌بهره نیست؛ زیرا امر اعتباری (به معنای حاصل کار اعتبارکننده) از این جهت که متعلق اعتبار قرار گرفته است، می‌توان واقعیتی را به آن نسبت داد. البته واقعیت «معتبر» در مرتبه واقعیت خود «اعتبار» نخواهد بود؛ اما وابستگی به امری واقعی، آن را از واقعیت بهره‌مند می‌کند (اصفهانی، ۱۴۲۹ق، ج ۲، ص ۴۰). با تحقق «اعتبار»، «معتبر» نیز تحقق می‌یابد. محقق اصفهانی می‌گوید: «ملکیت اعتباری همان

اعتبار ملکیت است. ملکیت اعتباری از یک سو نسبتی با اعتبارکننده دارد و آن نسبت ایجاد است و از سوی دیگر نسبتی با طبیعی ملکیت دارد که وجود اعتباری آن است. [از این رو رابطه میان این دو، همان نسبت میان «ایجاد» و «وجود» است که تعقل و وجود آنها جدایی‌ناپذیر و با یکدیگر همراه است.] لذا معنا ندارد که «اعتبار» فعلیت یابد، ولی معنای اعتبارشده بعداً محقق شود» (اصفهانی، ۱۴۲۹ق، ج ۲، ص ۶۴).

۹. نبود تخطئه و تصویب در «اعتبار»

روشن است که گزاره‌های واقعی به صدق و کذب یا تخطئه و تصویب متصف می‌شوند؛ اما آیا می‌توان گزاره‌های اعتباری را به صدق یا کذب متصف کرد؟ آیا همان گونه که در اخبار صدق و کذب معنا دارد و خیر مطابق با واقع، صادق و خبر غیر مطابق با واقع، کاذب خوانده می‌شود، در اعتبارات نیز می‌توان سخن از صدق و کذب آنها به میان آورد؟ از دیدگاه محقق اصفهانی تخطئه در اعتباریات ممکن نیست؛ زیرا تخطئه در جایی معنا دارد که واقعیتی وجود داشته باشد و گزاره‌ای از آن واقعیت حکایت کند که در این صورت، مطابقت یا عدم مطابقت با واقع و صدق و کذب معنا خواهد داشت. گزاره «برف سیاه است» دروغ است، زیرا با واقعیت مطابقت ندارد و گزاره «برف سفید است» راست است، زیرا با واقعیت مطابقت است. در هر دو صورت، واقعیتی ورای قضیه وجود دارد که قضیه با آن سنجیده و مطابقت یا عدم مطابقت با آن روشن می‌شود؛ اما اگر واقعیتی ورای گزاره وجود نداشته باشد، تطابق با واقعیت هم معنا ندارد و صدق و کذب نیز بی‌معنا خواهد بود. به تعبیر دیگر در اعتباریات، مانند اعتبار «زید شیر است»، آنچه تحقق یافته، صورت قضیه است؛ وگرنه این سخن متکلم از عالم خارج حکایت نمی‌کند و غرض معتبر این نیست که با گفتن این گزاره، از حقیقتی خارجی، یعنی شیر واقعی بودن زید، خبر دهد؛ بلکه این کلام برای ابراز شجاعت او به گونه‌ای رساتر است.

«اعتبار» از این جهت به «کنایات» شبیه است که در آنها معنای الفاظ به‌جد اراده نشده است؛ یعنی حکایت از واقع به وسیله آنها قصد نشده و غرض از القای کلام، حکایت از چیز دیگری است و گاه اصلاً حکایت از واقعیت مطرح نیست و فقط برای مدح است؛

در حالی که کلام، هنگامی به صدق و کذب متصف می‌شود که متکلم از الفاظ خود معنایی اراده کرده و از معنا نیز قصد حکایت از عالم خارج را داشته باشد و اعتباریاتی که این مرحله سوم را ندارند و قصد حکایت از واقع در آنها وجود ندارد، نمی‌توانند به کذب یا صدق متصف شوند (آملی لاریجانی، ۱۳۹۳ش، ج ۵، ص ۱۷۰ و ۱۶۶-۱۷۴).

افزون بر این، «اعتبار» به معنای فعل اعتبارکننده نیز صدق و کذب نمی‌پذیرد؛ زیرا واقعیتی و رای خود ندارد که با آن سنجیده شود تا در صورت مطابقت یا عدم مطابقت با آن، به صادق یا کاذب بودنش حکم شود؛ مثلاً «ملکیت» امری اعتباری است که معتبری آن را اعتبار کرده است؛ ولی واقعیتی و رای این فعل نفسانی معتبر وجود ندارد تا براساس آن به صدق یا کذب متصف شود. همان گونه که سایر افعال انسان، مانند راه رفتن و خندیدن، قابلیت اتصاف به صدق و کذب را ندارند (اصفهانی، ۱۴۲۹ق، ج ۱، ص ۱۳۷).

البته محقق اصفهانی راه دیگری را برای تخطئه یا تصویب اعتباریاتی ارائه کرده و آن تخطئه اعتباریاتی در مرتبه مصالح و مفاسد است. اعتباریاتی همواره به مصالح وابسته‌اند و اگر مصلحتی در میان نباشد، «اعتبار» لغو خواهد بود. البته ممکن است که حاکم دیگری آن مصلحت عقلایی را نفی کند و آن را مصلحت به شمار نیاورد. اینجاست که شخص حکیمی چون شارع در این مرحله می‌تواند مداخله کند و آنچه را عرف مصلحت دانسته، مفسده بشمارد؛ زیرا او به واقع آگاهی دارد و دچار جهل مرکب یا خطا در تطبیق نیست و مصالح و مفاسد واقعی را به درستی تشخیص می‌دهد. در این صورت است که می‌توان امر اعتباری را تخطئه کرد (اصفهانی، ۱۴۲۹ق، ج ۱، ص ۱۳۷).

نتیجه‌گیری

«اعتبار» دارای احکامی است که شناخت آنها اهمیت بسزایی دارد و در درک دقیق‌تر ماهیت «اعتبار» بسیار مؤثر است. براساس این احکام، تحقق «اعتبار» دشوار نیست و هر اعتباری ناگزیر بر حقیقتی استوار است که فرد تکوینی آن به شمار می‌آید. «اعتبار» باید مصلحت و غایتی داشته باشد تا براساس آن پدید آید و افزون بر آن به مصحح نیازمند است. امر اعتباری بسیط است و اجزا ندارد و از روابط حقیقی همچون «شدت» و «ضعف»

در آن خبری نیست. «تخطئه» و «تصویب» در اعتباریات راه ندارد و همواره ملازمه میان «معتبر» و «معتبر» در آن وجود دارد. تبیین این احکام چندگانه برای اعتباریات که در متن ارائه شد، به روشن‌تر شدن بحث‌های مرتبط با اعتباریات کمک می‌کند.



فهرست منابع:

۱. آملی لاریجانی، صادق (۱۳۹۹). *تقریرات درس خارج اصول*. amolilarijani.ir.
۲. آملی لاریجانی، صادق (۱۳۹۴ش). *فلسفه علم اصول (علم اصول و نظریه اعتبار)*. چاپاول. قم: انتشارات مدرسه علمیه ولی عصر.
۳. اصفهانی، محمدحسین (۱۴۱۸ق). *حاشیه کتاب مکاسب*. تحقیق: عباس محمد آل سباع القطیفی. چاپاول. قم: انوارالهدی.
۴. اصفهانی، محمدحسین (۱۴۲۹ق). *نهایه الدرايه فی شرح الکفایه*. چاپ دوم. قم: آل البيت .
۵. حلی، حسین، (۱۴۳۲)، *اصول الفقه*، چاپ اول، قم، مکتبه الفقه و الاصول المختصه
۶. خویی، سید ابوالقاسم (۱۳۵۲ش). *أجود التقریرات (تقریرات درس میرزا محمدحسین نایینی)*. چاپ اول. قم: مطبعه العرفان.
۷. خویی، سید ابوالقاسم (بی تا) *مصباح الفقاهه*، بی جا.
۸. خویی، سید ابوالقاسم (۱۴۱۷ق). *محاضرات فی أصول الفقه*. چاپ اول. قم: انصاریان.
۹. صدر، محمد باقر، *بحوث فی علم الاصول (تقریرات عبدالساتر)*، ۱۴۱۷، الدار الاسلامیه، چاپ اول، بیروت.
۱۰. طباطبایی، محمدحسین (بی تا). *حاشیه کفایه الأصول*. قم: بنیاد علمی و فکری علامه طباطبایی.
۱۱. طباطبایی، محمدحسین (۱۳۸۹ش). *اصول فلسفه و روش رئالیسم*. مقدمه و پاورقی: مرتضی مطهری. چاپ دوم. قم: صدرا.
۱۲. مصباح یزدی، محمدتقی (۱۴۰۵ق). *تعلیقات علی نهایه الحکمه*. چاپ اول. قم: مؤسسه در راه حق.
۱۳. میلانی، محمدهادی (۱۳۹۵). *محاضرات فی فقه الإمامیه*. چاپ اول. مشهد: مؤسسه چاپ و نشر دانشگاه فردوسی.